

معنای فراموش شده «هشتن» در فرهنگ‌ها

مهدی علیائی مقدم (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

مصدر هشتن در زبان فارسی، علاوه بر معانی اصلی خود، یعنی «گذاشتن، اجازه دادن، رها کردن، ترک کردن و...»، معنایی اصطلاحی نیز داشته که تا قرن هشتم متداول بوده، اما فرهنگ‌های فارسی آن را ذکر نکرده‌اند؛ و آن اصطلاح فقهی «طلاق دادن» است. هشتن در فارسی دری مانند طلاق در زبان عربی علاوه بر معنی اصلی خود مفهوم اصطلاحی نیز به خود گرفته است.

مصدر هشتن و نیز هلیدن و هلشن (hilišn) از واژه‌هایی است که در فارسی میانه نیز تقریباً نزدیک به تلفظ کنونی آن (hištan) به کار می‌رفته^۱ و معانی آن نیز تا حدودی در دوره بعدی زبان فارسی، یعنی دوره دری، حفظ شده است. معانی‌ای که از هشتن یا هلیدن و هلشن در فرهنگ‌های معتبر فارسی میانه چون فرهنگ مختصر مکنزی آمده اینهاست: «اجازه دادن، ترک کردن، رها کردن، بخشودن، مقرر کردن، قرار دادن، آزاد

(۱) برای صورت‌های این مصدر در دوره‌های پیش از فارسی میانه (← منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۲۷۲).

کردن» (MacKenzie 1971, 43) و آنچه در سایر فرهنگ‌های معتبر ذکر شده تقریباً شامل همین معنای است.^۲ چنان‌که می‌بینیم معنای «طلاق» یا «طلاق دادن» در بین این معنای نیامده است و این امر حاکی از این است که در این فرهنگ‌ها مفهوم اصطلاحی طلاق در واژه‌های هشتن، هلیدن و هلشن همان «ترک کردن و رها کردن» است و خواهیم دید که این تلقی ظاهراً میان برخی دری‌زبانان نیز وجود داشته است. در عین حال، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تنها در فرهنگ پهلوی به فارسی این معنی همان طلاق در برابر هلشن ذکر شده است (← فره‌وشی ۱۳۸۱، ص ۲۷۳). علاوه بر این، در واژه‌نامه‌ای که آنایت پریخانیان بر چاپ خود از کتاب پهلوی مادیان هزار دادستان (*The Book of a thousand Judgements*)، که کتابی است در باب حقوق مدنی و فقهات دوره ساسانی، فراهم آورده، معنی هلشن و یکی از معنای هشتن، «طلاق» ذکر شده (Perikhanian 1997, 367)؛ و کاربردهای این معنا در متن نسبتاً گویاست، مثلاً فصل نوزدهم کتاب، که در باب طلاق است، چنین عنوانی دارد:

یعنی: باب هشتن از زنی = طلاق^۳
Dar ī hištan ī hač zanīh (p.39):
اگرچه به نظر می‌رسد هشتن را در این بافت بتوان «افکندن» یا «ساقط کردن» یا «آزاد کردن» یا معنای مناسب دیگر، تلقی کرد، اما باید گفت نمونه‌هایی که در سایر بافت‌های این فصل از کتاب وجود دارد، بر معنای اصطلاحی «طلاق» صراحت دارد:

یعنی: اگر آن مرد بگوید: من (تو را) طلاق دادم. ka gōβēt kū-m hač zanīh hišt (p.204)
که اگر قائل به معنای طلاق نباشیم لابد ترجمه نسبتاً لفظی عبارت چنین است: «من (تو را) از زنی افکندم یا آزاد کردم یا رها کردم». و چنان‌که خواهیم دید این عبارت با

۲) برای معنی این واژه در فرهنگ‌های دیگر فارسی میانه ← Durkin-Meisterernst 2004, p. 196; Nyberg (2003, Vol II, p. 100; Boyce 1977, p. 50.

۳) ترجمه‌های متن پهلوی متکی بر ترجمه پریخانیان از متن است.

قدری اختلاف جزئی بعد از اسلام در میان مسلمانان دری‌زبان، دست‌کم در برخی نواحی، به جای صیغه طلاق عربی به کار می‌رفته است. ممکن است چنین به نظر برسد که در دو شاهد مثال مذکور عبارت *hač zanīh hištan* «از زنی هشتن»، در مجموع، معنای «طلاق» را القا می‌کند، به خصوص که در همین کتاب ساخت مشابهی وجود دارد، به این صورت:

یعنی: از مشارکت در پرونده‌ای (قضایی) ساقط کردن. *hač rādēnišn hištan* (p.383)

اما اصطلاح حقوقی جالبی نیز در این کتاب وجود دارد که کاملاً تردید را از میان می‌برد، بدین صورت:

که درست معادل «طلاق‌نامه» امروزی یا هشته‌نامه‌ای است که در نفایس‌الفنون (← ادامه مقاله) آمده. همچنین شاهد زیر نیز گواه بر این است که خود هشتن یا هلشن دلالت بر طلاق می‌کرده است:

یعنی: گفت که طلاق (در چنین موردی) صورت نگرفته است. *guft kū hišt/hilišn kār nēst* (p.204)

به هر حال، می‌توان پذیرفت که هشتن در زبان فارسی میانه در متون معینی به معنی «طلاق»، که مفهومی حقوقی و فقهی است، به کار می‌رفته یا دست‌کم می‌توان برای هشتن و هلشن چنین معنای اصطلاحی‌ای قائل شد.

هشتن در زبان دری نیز بنا بر قراینی که در دست داریم معانی خود از جمله «طلاق» را همچنان حفظ کرده است. قدیم‌ترین شواهدی که از کاربرد این واژه به این معنا در زبان دری در دست است نقل قول‌های دری پراکنده‌ای در کتب فقهی عربی است در باب طلاق^۴. در ادامه، نخست شواهد متون عربی آورده می‌شود، سپس به ذکر شواهد در

۴) اصولاً مقوله طلاق در فقهات اسلامی، نظیر بیشتر ادیان و آئین‌ها، به اصطلاح زبان‌شناسان، مقوله‌ای performative است که در سنت بلاغت اسلامی از مصادیق مقوله‌های انشائیة غیرشرطیه محسوب می‌شود. این اصطلاح در علم معناشناسی دلالت دارد بر گونه‌ای از جمله یا فعل که موجب تحقق کنشی از طریق خود آن جمله یا فعل است (Crystal 1992, 294). به عبارت دیگر، جملات یا افعالی که گفتن آنها عین انجام دادن ←

متون فارسی می‌پردازیم.

کهن‌ترین شواهدی که ما توانستیم بیابیم^۵ اقوالی است از چند تن از تابعین، نظیر ابراهیم بن سوید نخعی^۶ و سعید بن جبیر (متوفی ۹۵ ه.ق) و عامر شعبی (متوفی حدود ۱۰۳ ه.ق) و حسن بصری (متوفی ۱۱۰ ه.ق) که در کتاب مصنف ابن ابی شیبۀ (۱۵۹ – ۲۳۵ ه.ق) آمده است:

ما قالوا فی الرجل یطلق بالفارسیة، حدثنا ابوبکر قال [...] عن الشعبي فی رجل یقول لإمرأته بهشم^۷ قال، حدثنا ابوبکر [...] عن ابراهیم قال طلاق العجمی بلسانه. حدثنا ابوبکر قال [...] عن سعید بن جبیر، قال إذا طلق الرجل بالفارسیة، قال حدثنا ابوبکر [...] عن الحسن فی رجل یقول لإمرأته بهشم قال یلزمه. حدثنا ابوبکر، قال [...] عن ابی حصین عن ابراهیم فی الرجل یقول لإمرأته بهشم بهشم بهشم، قال قد قالها بلسانه ذهب منہ.^۹ (کوفی ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۱۵)

→

آنهاست، نظیر گفتن: «معدرت می‌خواهم» یا جاری کردن صیغه نکاح یا طلاق و جز آنها. (برای معادل‌هایی که زبان‌شناسان برای این اصطلاح وضع کرده‌اند ← همایون ۱۳۷۲، ص ۱۸۵؛ صفوی ۱۳۸۴، ص ۲۴). از آنجا که فقهای مذاهب اسلامی غالباً جاری شدن صیغه طلاق را برای آن که عربی نمی‌دانند به زبانی دیگر نیز پذیرفته بودند و، در ادای صیغه طلاق و انحاء آن، نظیر دیگر امور شرعی، نهایت احتیاط را می‌کرده‌اند که مبدا خلاف شرعی صورت گیرد، در بسیاری از کتب فقهی عربی خود گاه مجبور بودند در باب چند و چون جاری شدن صیغه‌های شرعی به خصوص صیغه طلاق و معادل‌های دقیق آن به زبانی جز عربی، که غالباً در متون کهن مراد زبان دری است، از خود دقت بسیاری در معناشناسی الفاظ و عبارات نشان دهند و این خود موجب شده که گاه اطلاعات ذی‌قیمتی از برخی دقایق معناشناختی زبان دری برای ما باقی بماند.

(۵) در جستجوی آرای فقهای مذاهب اسلامی علاوه بر آنچه خود یافتیم، به خصوص برای منابع متأخر، از نرم‌افزار مکتبه الفقه و اصوله (اردن، اصدار ۱.۵، مورخ ۱۴۱۹ ق) نیز استفاده کرده‌ام.

(۶) تاریخ وفات ابراهیم نخعی را نتوانستیم بیابیم ولی عثمان بن عبدالرحمان شهرزوری در کتاب خود، مقدمه ابن الصلاح فی علوم حدیث، او را در طبقه پنجم تابعین قرار داده است. (شهرزوری (۱) بی‌تا، ص ۱۸۱)

(۷) سلسله اسناد روایات اهمیتی در اقوال ندارند از این رو حذف شدند.

(۸) تأکیدها در تمام شواهد از نگارنده است.

(۹) ترجمه: [بزرگان تابعین] در باب مردی که [زنش را] به زبان فارسی طلاق دهد چه گفته‌اند؟ نقل کرده است

←

در اقوال دری کتاب مصنف ابن ابی شیبیه، فعل «هشتن» به خودی خود و بدون حرف اضافه و متمم «از زنی»، چنان‌که در پهلوی هم به کار رفته، در زبان دری معادل طلاق در زبان عربی دانسته شده است. آنان که این اقوال از آنها نقل شده هیچ‌کدام دری‌زبان نبوده‌اند، ولی از سخنان آنان در این باب پیداست که به هر حال با زبان دری آن‌قدر آشنایی داشته‌اند که چنین اظهار نظر کنند و می‌دانیم برخی از آنها نظیر سعید بن جبیر مدتی در سرزمین‌های دری‌زبان، مانند اصفهان و عراق عجم، اقامت داشته‌اند. (ابن خلکان ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۲۳۷)

اما بنا بر آنچه در کتاب المبسوط شمس‌الأئمة سرخسی (متوفی ۴۸۳ هـ.ق)، که یکی از کتب کهن و معتبر فقه حنفی است، در باب طلاق الأخرس (طلاق لال) آمده است، در میان زعمای مذهب حنفی، قدری در باب چند و چون دلالت هشتن بر طلاق، آن هم با ساخت «از زنی هشتن»، اختلاف وجود دارد:

و لم يذكر في الكتاب حكم الطلاق بالفارسية و قد روی عن ابی حنیفة رحمه الله تعالى الفارسی إذا قال لإمرأته هسته (ظ: هشته) أو قال از زنی هسته (ظ: هشته) ینوی فی ذلک فإن نوى ثلاثاً فتلاث و إن نوى واحدة فواحدة رجعية و یستوی إن كان فی حال مذاکرۃ الطلاق أو لم یکن و عند ابی یوسف^۱ رحمه الله تعالى إن قال هسته (ظ: هشته) ینوی فیه و لو قال از زنی هسته (ظ: هشته) فهی تطلیقة رجعية إلا

→

ابوبکر [...] از قول شعبی در باب مردی که به زنش بگوید: بهشتم، ابوبکر نقل کرده از ابراهیم که طلاق به زبان عجمی است. ابوبکر نقل کرده [...] از سعید بن جبیر که اگر مرد به زبان فارسی [زنش را] طلاق دهد روایت کرده ابوبکر [...] از حسن که مردی که به زنش بگوید: بهشتم، برایش الزام‌آور است. نقل کرده ابوبکر [...] از ابی حصین از ابراهیم در باب مردی که به زنش می‌گوید: بهشتم بهشتم بهشتم و گفت: به زنش به زبان خودش گفته است که او از کفش رفته است.

(۱۰) مراد از ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن خنیس بن سعد بن جبیر انصاری از زعما و بنیان‌گذاران مذهب و فقه حنفی است که زادگاهش کوفه بوده و در ۱۸۱ یا ۱۸۲ هجری وفات یافته است. (پاکتچی ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۴۲)

آن ینوی ثلاثاً و عند محمد^{۱۱} رحمه الله تعالى فی قوله بهستمت (ظ: بهستمت) أو از زنی بهستمت (ظ: بهستمت) أنه طلاق و كأنهم جعلوا هذا اللفظ تفسيراً للتخلیة و لهذا قال زُفر^{۱۲} رحمه الله تعالى یكون الواقع به بائناً و لكن ابوحنیفة و ابویوسف رحمهما الله تعالى فالأی یحتمل أن یكون الواقع به بائناً و یحتمل أن یكون هذا معنی لفظ آخر فلاتثبت البینونة بالشک و لكننا نقول^{۱۳} نحن أعرف بلغتنا منهم و الواقع بهذا اللفظ عندنا تطلیقة رجعیة سواء نوى الطلاق أو لم ینو أو نوى الثلاث أو لم ینو لأنّ هذا اللفظ فی لساننا صریح^{۱۴} بمنزلة الطلاق فی لسان العرب و إنما معنی التفسیر التخلیه به کردم (ظ: یله کردم) فینوی فی ذلك و الحاصل أن کل لفظ لا یستعمل إلا مضافاً إلی النساء فهو صریح و کل ما یستعمل فی النساء و غیر النساء فهو بمنزلة کنایة ینوی فیهِ فقولهُ به کردم (ظ: یله کردم/ کردن؟) یستعمل فی غیر النساء كما یستعمل فی النساء فأما قوله هسته (ظ: هسته) أو بهستمت (ظ: بهستمت) لا یستعمل إلا فی النساء فیکون صریحاً و الله أعلم بالصواب^{۱۵} (سرخسی ۱۳۲۴، ج ۶، ص ۱۴۴)

(۱۱) مراد از محمد، ابوعبدالله محمد بن الحسن بن فرقد شیبانی از زعمای مذهب و فقه حنفی است که در باسط به دنیا آمد و در کوفه پرورش یافته و در ۱۸۷ هجری درگذشته است (ذهبی ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۱۳۴). پیداست فارسی زبان اول او نبوده است.

(۱۲) علامه ابوالهذیل زُفر بن هذیل بن قیس بن سلم عنبری بصری نیز از زعمای مذهب حنفی است. پدرش اهل اصفهان بوده و او در ۱۵۸ هجری در بصره وفات یافته است. (ذهبی ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۳۸)

(۱۳) فاعل «نقول» خود سرخسی است.

(۱۴) «صریح» یا «لفظ صریح» در اصطلاح فقها به لفظی گویند که در معنای حقیقی‌ای که لفظ برای آن وضع شده به کار رود. (قلعه جی ۱۴۰۴، ص ۲۷۳)

(۱۵) ترجمه: در باب حکم طلاق به زبان فارسی در کتاب ذکری نشده و از ابوحنیفة نقل شده که شخص فارسی‌زبان اگر به زنش با نیت طلاق بگوید: «هسته» یا بگوید: «از زنی هسته‌ای»، اگر نیت سه‌طلاقه کرده باشد، زنش سه‌طلاقه است و، اگر نیت یک‌طلاقه کرده باشد، زنش یک‌طلاقه رجعی است و تفاوتی نمی‌کند که در حال صحبت کردن از طلاق باشد یا نه. در نظر ابویوسف، اگر مرد بگوید: «هسته‌ای» در حالی که نیت طلاق داشته باشد و اگر بگوید: «از زنی هسته‌ای» طلاق رجعی داده، مگر اینکه نیت سه‌طلاقه کرده باشد. در نظر محمد، اینکه مرد بگوید: «بهستمت» یا «از زنی بهستمت» طلاق صورت گرفته است. و به نظر می‌رسد که اینان این لفظ

چنان‌که می‌بینیم بعد از اسلام نیز صیغه طلاق در میان مسلمانان دری‌زبان با کمی تفاوت همان عبارتی است که در دوره ساسانی در زبان پهلوی رایج بوده است و ساخت این عبارت چنان تغییر نکرده که بتوان اصل پهلوی آن را انکار کرد. کتاب المبسوط در نیمه دوم قرن پنجم تألیف شده، اما از آنجا که این کتاب متضمن اقوالی به زبان دری از ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ.ق) و سه شاگرد بنام اوست، به شرط نبود تصرف فاحش در آنها،^{۱۶} می‌توان به عنوان سندی از قرن دوم هجری به آن استناد کرد. می‌دانیم که ابوحنیفه، به رغم داشتن خاندان ایرانی، زاده کوفه است (دایرةالمعارف، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۸۰) و ظاهراً زبانی که بیشتر در معرض آن بوده، دست‌کم در عرصه اجتماع، عربی است اما نمی‌توان به کلی منکر آشنایی او با زبان دری شد. از سه شاگرد او، زُفر بن هذیل پدری اصفهانی داشته و آشنایی او نیز با زبان دری باید دست‌کم در حد و اندازه ابوحنیفه باشد، هرچند او نیز زاده باسط است و کیفیت آشنایی محمد با زبان دری بر ما نامعلوم است؛ اما چنان‌که در ادامه خواهیم دید ابویوسف ظاهراً به سرزمین‌های دری‌زبان مسافرت داشته است.

→ (یعنی هشتن را) را «رها کردن» تفسیر کرده‌اند و از این روست که زفر بر آن بود که آنچه از این لفظ واقع می‌شود طلاق بائن است، اما ابوحنیفه و ابویوسف این احتمال را می‌دادند که با این لفظ به معنی رها کردن است و آنچه از آن واقع می‌شود طلاق بائن است یا این معنی لفظ دیگری دارد و جدایی از آن با تردید (در لفظ) ثابت نمی‌شود. اما ما زبان خودمان را از آنها بهتر می‌شناسیم و آنچه از این لفظ واقع می‌شود طلاق رجعی است چه نیت طلاق باشد چه نباشد، چه نیت سه‌طلاقه باشد چه نباشد؛ چرا که این لفظ در زبان ما آشکارا معادل طلاق در زبان عربی است. و حقیقت این است که معنی آنچه (عرب‌ها) رها کردن (تخلیه) تفسیر می‌کنند یله کردن (کردن؟) است که طلاق با آن (لفظ) در نیت است. و حاصل اینکه هر لفظی که در مورد (طلاق) زنان و غیر (طلاق) زنان کاربرد دارد به منزله کنایه از طلاق است؛ پس گفتن: «یله کردم (کردن؟)» هم در مورد (طلاق) زنان به کار می‌رود هم در مورد غیر (طلاق) زنان، اما گفتن اینکه: «هشته [ای]» یا «بهشتمت» جز در مورد طلاق زنان به کار نمی‌رود و این لفظ در این مورد صریح است و خدا آگاه‌تر است.

۱۶) از آنجا که این مقولات مرتبط با یک امر مهم شرعی است که کاملاً با زبان و نحوه بیان ارتباط مستقیم دارد، می‌توان تا حدودی احتمال تصرف فاحش در آنها را ضعیف دانست.

اقوال ابوحنیفه و شاگردان حنفی‌اش، برحسب اهمیتی که ظاهراً داشته، در دیگر کتب فقهی البته با قدری تصحیف نقل شده، از جمله، در کتاب بدائع الصنائع فی ترتیب الشرایع اثر علاءالدین ابوبکر کاسانی حنفی (متوفی ۵۸۷ هـ.ق)، که حدود یک قرن بعد از المبسوط نگاشته شده و با آن تا اندازه‌ای متفاوت است:

و اما الطلاق بالفارسیة فقد روی عن أبي حنيفة رضي الله تعالى عنه أنه قال فارسی قال لإمرأته بهشتم ان رن (ظ: بهشتم از زنی) أو قال إن رن بهشتم (ظ: از زنی بهشتم) أو قال بهشتم لایكون ذلك طلاقاً إلا أن ينوی به الطلاق لأن معنى هذا اللفظ بالعریبة خلیت و قوله خلیت من کنایات الطلاق بالعریبة فكذا هذا اللفظ إلا أن أباحیفة فرّق بین اللفظین من وجهین أحدهما أنه قال إنه نوى الطلاق بقوله خلیت يقع بائناً و إذا نوى الطلاق بهذه اللفظة يقع رجعیاً لأن هذا اللفظ یحتمل أن یكون صریحاً فی لغتهم و یحتمل أن یكون کنایة فلا تثبت البینونة بالشک [...] و قال أبویوسف إذا قال بهشتم ان زن (ظ: از زنی) أو قال إن زن بهشتم (ظ: از زنی بهشتم) فهی طالق نوى الطلاق أو لم ینو و تكون تطلیقة رجعیة لأن أبایوسف خالط العجم و دخل جرجان فعرف أن هذا اللفظ فی لغتهم صریح قال و إن قال بهشتم و لم یقل ان زن (ظ: از زنی) فإن قال ذلك فی حال سؤال الطلاق أو فی حال الغضب فهی واحدة یملک الرجعة و لا یدین انه ما أراد به الطلاق فی القضاء و إن قال فی غیر حال الغضب و مذاکره الطلاق یدین فی القضاء لأن معنی قولهم بهشتم خلیت و لیس فی قوله خلیت إضافة إلى النکاح و لا إلى الزوجة فلا یحمل علی الطلاق إلا بقرینة نية أو بدلالة حال و حال الغضب و مذاکره الطلاق دلیل إرادة الطلاق ظاهراً فلا یصدق فی الصریح عن الظاهر قال و إن نوى بائناً فبائن و إن نوى ثلاثاً فثلاث لأن هذا اللفظ و إن کان صریح فی الفارسیة فمعناه التخلية فی العریبة فكان محتملاً للبینونة و الثلاث کلفظة التخلية فجاز أن یحمل علیه بالنیة و قال محمد فی قوله

بهشتم ان زن (ظ: بهشتم از زنی) أو ان زن بهشتم (ظ: از زنی بهشتم) أن هذا صریح الطلاق كما قال ابویوسف و قال فی قوله بهشتم انه إن كان فی حال مذاکرة الطلاق فکذلک و لا یدین انه ما اراد به الطلاق و إن لم یکن فی حال مذاکرة الطلاق یدین سواء كان فی حال الغضب أو الرضا لأن معنی هذا اللفظ بالعریبة أنت مخلاة أو قدخلتک و قال زفر إذا قال بهشتم و نوى الطلاق بائناً أو غیر بائن فهو بائن و إن نوى ثلاثاً فثلاث و ان نوى اثنتین فاثنتان و أجرى هذه اللفظة مجرى قوله خلیت [...] هذا ما نقل عن أصحابنا فی الطلاق بالفارسیة و الأصل الذی علیه الفتوى فی زماننا هذا فی الطلاق بالفارسیة انه إن كان فیها لفظ لا یستعمل الا فی الطلاق فذلک اللفظ صریح یقع به الطلاق من غیر نية إذا أضيف إلى المرأة مثل یقول فی عرف دیارنا دها کردم (ظ: رها کردم) أو فی عرف خراسان و العراق بهشتم لان الصریح لا یختلف باختلاف اللغات و ما كان فی الفارسیة من الالفاظ ما یستعمل فی الطلاق و فی غیره فهو من کنایات الفارسیة فیکون حکمه حکم کنایات العربیة فی جمیع الأحکام و الله اعلم.^{۱۷} (کاسانی، ج ۳، ص ۱۰۲)

(۱۷) ترجمه: و اما طلاق به زبان فارسی، از ابوحنیفه روایت شده که فارسی‌زبانی که به زنش گفت: بهشتم ان زن (ظ: بهشتم از زنی) یا گفت: ان زن بهشتم (ظ: از زنی بهشتم) یا گفت: بهشتم، این طلاق نیست مگر نیت طلاق داشته باشد؛ چرا که این لفظ در عربی «خلیت» (رها کردم) است که از کنایات عربی درباره طلاق است، همچنان‌که خود این لفظ است، جز اینکه ابوحنیفه میان این دو لفظ از دو حیث فرق می‌نهد: یکی اینکه اگر مرد با گفتن «خلیت» (رها کردم) نیت طلاق داشته باشد طلاق بائن صورت گرفته و وقتی طلاق را با این لفظ (بهشتم) در نیت داشته باشیم طلاق رجعی صورت گرفته، زیرا این لفظ محتمل است که در زبان‌شان صریح (به معنی طلاق) باشد و محتمل است از کنایات باشد و جدایی (زن از مرد) از آن با تردید (در لفظ) ثابت نمی‌شود [...] و ابویوسف گفت: وقتی مرد گفت: بهشتم ان زن (ظ: از زنی) یا گفت: ان زن بهشتم (ظ: از زنی بهشتم) زن مطلقه است، چه مرد نیت طلاق بکند چه نکند، و طلاق رجعی است، چرا که ابویوسف، که با عجم محشور بوده و وارد جرجان شده و دانسته که این لفظ در زبان آنها صریح (طلاق) است، گفت: و اگر مرد بگوید: بهشتم و نگوید ان زن (ظ: از زنی)، اگر در حال درخواست طلاق باشد یا در حال غضب، این طلاق رجعی است و محتاج به قضای آن نیست که آنچه اراده شده طلاق است و، اگر در غیر حالت غضب یا مذاکرة طلاق باشد، محتاج به قضاست،

چنان‌که می‌بینیم آنچه در کتاب المبسوط از ابوحنیفه و شاگردانش نقل شده با تفصیل بیشتر و قدری متفاوت در البدائع آمده است. آنچه از این دو کتاب فقه حنفی در باب آرای ابوحنیفه و سه شاگردش می‌توان دریافت این است که خود ابوحنیفه هشتن یا از زنی هشتن را، در صورت وجود نیت، موجب طلاق دانسته است. بنابراین از نظر او هشتن به اصطلاح از کنایات طلاق است، یعنی به خودی خود دلالت بر طلاق ندارد و به مقتضای مقام و محل می‌تواند در حکم طلاق باشد، هرچند کاملاً هم از این امر مطمئن نیست. در نظر ابویوسف، که بنا بر تصریح کاسانی در جرجان نیز چندی اقامت داشته و لابد با زبان دری جرجانی آشنا بوده، هشتن بدون متمم از زنی با وجود نیت و با متمم از زنی چه با نیت چه بی نیت موجب طلاق است و نقش نیت در این حالت

→

چرا که معنای این سخنشان که می‌گویند «بهشتم» «رها کردم» است و در این سخن مرد، یعنی رها کردم (خلیت)، مضاف به نکاح یا زوجه نیست؛ پس جز با قرینه نیت یا دلالت حال، حمل بر طلاق نمی‌توان کرد. و حال غضب و مذاکره طلاق ظاهراً دلیل بر اراده طلاق است و در نظر نگرفتن ظاهر درست نیست. (ابویوسف) گفت: و اگر نیت (طلاق) بائن باشد، بائن است و، اگر نیت سه‌طلاقه باشد، سه‌طلاقه است؛ چرا که این لفظ، اگرچه در فارسی صریح است، معنایش در عربی «رها کردن» است و جدایی و سه‌طلاقه شدن در آن محتمل است، مانند لفظ «رها کردم» که جایز است حمل کردن آن (بر طلاق) با نیت. و محمد گفت: این کلام مرد، یعنی «بهشتم از زنی» یا «از زنی بهشتم»، صراحتاً طلاق است، چنان‌که ابویوسف گفته و گفت: این سخن مرد که می‌گوید «بهشتم»، اگر در حال گفت‌وگو از طلاق باشد طلاق است و بر او حرجی نیست که آنچه اراده کرده طلاق است و، اگر در حال گفت‌وگو از طلاق نباشد، مدیون است، چه در حال غضب باشد چه رضا؛ چرا که معنی این لفظ در عربی این است: أنت مخلّاة (تو رها شده‌ای) یا قدخلینک (رهایت کردم). و زفر گفت: اگر مرد بگوید: بهشتم و طلاق منظور نظرش باشد، طلاق یا بائن است یا غیر بائن و اگر نیت سه‌طلاقه داشته باشد، سه‌طلاقه است و اگر نیت دوطلاقه داشته باشد، دوطلاقه است و این لفظ مثل این است که مرد بگوید: رهایت کردم [...] این آن چیزی است که از اصحاب ما در باب طلاق به فارسی نقل شده است و آنچه در روزگار ما در باب طلاق اصل است این است که اگر در زبان فارسی لفظی هست که فقط برای طلاق به کار می‌رود، آن لفظ (در طلاق) صریح است و اگر آنچه در عرف دیار ما گفته می‌شود، یعنی «رها کردم»، یا آنچه در عرف خراسان و عراق گفته می‌شود، یعنی «بهشتم»، به زن مضاف شود، طلاق بدون نیت آن واقع می‌شود؛ چرا که [دلالت] صریح با اختلاف لغات تغییر نمی‌کند و آنچه در فارسی وجود دارد از الفاظی که در باب طلاق به کار می‌رود از کنایات زبان فارسی است، پس حکم آن نظیر حکم کنایات عربی در تمام احکام است و خدا داناتر است.

تعیین نوع طلاق است. پس ابوحنیفه و ابویوسف لفظ هشتن را تنها با وجود نیت دال بر طلاق می‌دانند، نه به خودی خود. در نظر محمد، عبارت بهشتمت یا از زنی بهشتمت ظاهراً بدون نیت حکم طلاق دارد، پس او هشتن را هم به خودی خود دال بر طلاق می‌داند و زفر نیز هشتن را طلاق باین می‌داند، چیزی که ابوحنیفه و ابویوسف در آن چندان مطمئن نیستند و جانب احتیاط را می‌گیرند.

از سوی دیگر، از مقایسه دو متن المبسوط و بدائع الصنایع می‌توان دریافت، به رغم اینکه هر دو متن ظاهراً بر آن‌اند که مطلب یگانه‌ای را تشریح می‌کنند، اما با هم کاملاً منطبق نیستند. دامنه این عدم انطباق از نقل قول‌های دری است تا نوع استنباط مؤلفان از الفاظ فارسی. چنان‌که می‌بینیم سرخسی قول فارسی ابوحنیفه را هشته و از زنی هشته نقل می‌کند و کاسانی بهشتم از زنی و از زنی بهشتم و بهشتم، یعنی نزدیک به اقوال برخی تابعین در کتاب مصنف ابن ابی شیبیه. صورتی که سرخسی از هشتن نقل می‌کند صفت مفعولی است، حال آنکه کاسانی هشتن را به صورت فعل نقل کرده است. به احتمال بسیار، عبارتی که سرخسی از ابوحنیفه نقل کرده، «از زنی هشته‌ای»، در ترجمه، «أنت طالق» بوده و در رسم الخط خود «ای» را با نشانه همزه کوچک بر روی «ها»ی غیر ملفوظ «هشته» نشان داده یا حتی نداده، چنان‌که در نسخ کهن معمول است و، در استنساخ و چاپ، این همزه از قلم افتاده است. به هر حال، به نظر می‌رسد صورتی که سرخسی از ابوحنیفه نقل می‌کند مرجح است چرا که خواهیم دید چیزی نزدیک به این صورت از قول ابوحنیفه در تفسیر ابوالفتوح رازی (قرن ششم) نیز آمده است و اصولاً هشتن در این معنا یا نزدیک به این معنا در متون فارسی بیشتر به صورت صفت مفعولی آمده است.^{۱۸} علاوه بر این، سخن سرخسی در پایان آنچه از ابوحنیفه و شاگردانش ذکر

۱۸) چنان‌که می‌بینیم در بدائع صورت‌های دری تصحیف شده و این احتمالاً ناشی از دست‌کاری کاتبان است، و ما در نقل خود این موارد را تصحیح کردیم، اما این احتمال ضعیف هم هست که منقولات ابوحنیفه از حالت «از زنی هشته یا بهشتم» در قرن ششم به صورت «آن زن هشته یا بهشتم» به کاسانی رسیده باشد.

می‌کند: «نحن أعرِفُ بلغتنا منهم» گویای این است که، در نظر سرخسی، ابوحنیفه و شاگردانش به زبان دری چندان آگاهی نداشته‌اند و لابد آنچه نقل کرده‌اند بنا بر مسموعات بوده و به استنباط‌های آنها از اقوال فارسی یا دری چندان نمی‌توان اطمینان داشت. در حقیقت اینکه سرخسی ابوحنیفه و شاگردانش را متهم به فارسی‌ندانی می‌کند از این روست که هشتن از نظر او لفظی است که در مورد زنان صراحتاً معادل طلاق در عربی است، چه نیت طلاق شده باشد چه نشده باشد، حال آنکه چنان‌که گفتیم ابوحنیفه و ابویوسف تلاش می‌کنند در کمال احتیاط، هشتن را، در صورت وجود نیت، دلالت بر طلاق بدانند و از نظر آنها هشتن به اصطلاح از کنایات فارسی طلاق است و به معنی رها کردن. سرخسی معتقد است که آنچه در زبان فارسی یا دری از کنایات طلاق است و به معنی «رها کردن»، یله کردن است که در صورت نیت طلاق دلالت بر طلاق می‌کند و معنای آن اعم از طلاق زنان است. از نوع اظهار نظر سرخسی به‌خوبی می‌توان دریافت که در روزگار او یعنی قرن پنجم در نواحی خراسان و احتمالاً نظیر زادگاهش سرخس^{۱۹} هشتن در مورد زنان صراحتاً دلالت بر طلاق می‌کرده است و این با شواهدی که در این قرن از متون فارسی ذکر خواهیم کرد تأیید می‌شود.

در مجموع، آنچه در المبسوط و بدائع از قول ابوحنیفه و شاگردانش نقل شده و در مواردی نیز با هم اختلاف دارند در باب نوع طلاق است که از کاربرد هشته [ای] یا از زنی هشته [ای] لازم می‌آید نه اختلاف بر سر اینکه این لفظ یا جمله چه به صراحت چه به کنایت دلالت بر طلاق می‌کند یا نه؛^{۲۰} گرچه کاسانی در عرف مردم ناحیه خود، یعنی

۱۹) البته اگر نسبت سرخسی که بعد از نام او می‌آید دلالت بر زادگاهش داشته باشد نه اقامتگاهش. اطلاعات ما در باب او بسیار ناچیز است و آنچه از زندگی او در دست است عمدتاً مبتنی بر اطلاعاتی است که در کتاب‌هایش وجود دارد، مثل اینکه، بنا بر آنچه در آغاز کتاب المبسوط آمده، مدتی را در اوزگند در چاهی محبوس بوده و تمام کتاب مفصل المبسوط را از ته چاه بر شاگردانش بر سر چاه املا کرده است. نیز ← N. Calder, 1997, AL- SARAKHSI, Vol. IX pp. 35-36

۲۰) در توضیح این مطلب باید گفت که تمام مذاهب اهل سنت، از جمله حنفیه، امر طلاق زن را با صیغه‌های

کاسان،^{۲۱} رها کردن را نیز به عنوان اصطلاحی در طلاق ذکر می‌کند و در برخی قرآن‌های مترجم نیز در برابر طلاق چیزی نزدیک به این آورده شده است.^{۲۲} اما چیزی که جالب است اینکه گونه زبانی ناحیه کاسان یا برخی نواحی ماوراءالنهر با سرخس یا برخی نواحی خراسان تا حدودی فرق داشته است.

علاوه بر آنچه در کتاب‌های مصنف و المبسوط و بدائع از اقوال کبار فقها در قرن دوم و سوم هجری نقل شد، می‌توانیم به اقوال سفیان بن سعید ثوری (۱۲۶ ه.ق) مالک بن انس (۱۷۹ ه.ق)، محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ ه.ق) و احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ ه.ق) در کتاب المغنی عبدالله بن احمد بن قدامة مقدسی (۵۴۱-۶۲۰ ه.ق) در فقه حنبلی اشاره کنیم: و صریح الطلاق بالعجمية بهشتم فإذا أتى بها العجمی وقع الطلاق منه بغير نية و قال النخعی و ابوحنيفة هو كناية لا يطلق به إلا بنية لأن معناه خلیتک و هذه اللفظة كناية و لنا إن هذه اللفظة بلسانهم موضوعة للطلاق يستعملونها فيه فأشبهت لفظ الطلاق بالعربية و لو لم تكن هذه صريحة لم يكن في العجمية صريح للطلاق و هذا يعيد (ظ: بعيد) و

→
مختلف و سه‌طافه شدن را با یک لفظ جایز می‌دانند (معنیه ۱۳۸۵، ص ۴۱۴) و اینکه در المبسوط و بدائع و کتب دیگر، عین اقوال مختلف ابوحنیفه و شاگردانش را نقل می‌کنند در باب اینکه از لفظ «هشته[ای]» یا «از زنی هشته[ای]» طلاق یا سه‌طافه شدن لازم می‌آید یا نه ناظر به همین موضوع است.
(۲۱) گفتنی است که در برخی از منابع، نظیر الاعلام زرکلی (۱۹۸۰، ج ۲، ص ۷۰) و هدیه العارفين بغدادی (۱۹۵۱، ج ۱، ص ۲۳۵) نسبت او را کاشانی ضبط کرده‌اند بر خلاف عمر کحاله در معجم المؤلفين (ج ۳، ص ۷۵) که نسبت او را به نقل از طبقات الحنفية کاسانی دانسته است. حقیقت این است که نسبت او ظاهراً کاسانی منسوب به کاسان، شهری در ورای شهر چاچ در ماوراءالنهر (سمعانی ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۶۹) صحیح است، زیرا اصولاً حنفیان در خراسان و ماوراءالنهر غلبه داشته‌اند و علمای حنفی بیشتر از این نواحی خاسته‌اند؛ از جمله علاءالدین محمد سمرقندی که کاسانی از شاگردانش بوده و همین کتاب بدائع را در شرح تحفة الفقهای او نگاشته است.
(۲۲) در فرهنگنامه قرآنی، در قرآن شماره ۱۰۹، طلاق به «رهای» و، در قرآن شماره ۱۲۴، به «رها کنند زنان را» ترجمه شده است (یاحقى ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۹۶۶). استاد علی‌اشرف صادقی خاطر نشان کردند که، در ویس و رامین، گسی کردن نیز به معنی «طلاق دادن» آمده است: برادر را مکش زن را گسی کن / کلید مهر در دست کسی کن (گرگانی ۱۳۴۹، ص ۱۹۰).

لایضر کونها بمعنی خلیتک فإن معنی خلیتک أيضاً إلا أنه لما كان موضوعاً له يستعمل فيه كان صریح کذا هذه و لاخلاف فی أنه إذا نوى بها الطلاق كانت طلاقاً، كذلك قال الشعبي و النخعی و الحسن و مالک و الثوری و ابوحنیفه و زفر و الشافعی^{۲۳}. (مقدسی (۱) ۱۴۰۵، ج ۷، ص ۲۹۶)

و در جای دیگر آورده است:

و قال العجمی بهشتم لبسیار (ظ: به سه بار) طلقت امرأته ثلاثاً نص أحمد لأن معناه أنت طالق كثيراً^{۲۴} و إن قال بهشتم فحسب طلقت واحدة إلا أن ینوی ثلاثاً فتکون ثلاثاً نص علیه أحمد فی روایت ابن منصور و قال القاضی^{۲۵}: یتخرج فیهِ روایتان بناء علی قوله: أنت طالق لأن هذا صریح و ذاک صریح فهما سواء. و الصحیح انه يقع ما نواه لأن معناه خلیتک و خلیتک يقع بها ما نواه و کذا ههنا و إنما صارت صریحة لشهرة استعمالها فی الطلاق و تعینها له و ذلك لاینفی معناه و لایمنع العمل

(۲۳) ترجمه: [لفظ] صریح طلاق در زبان فارسی بهشتم است. پس اگر فارسی‌زبان چنین لفظی را بگوید، طلاق از آن واقع می‌شود بدون اینکه نیت کرده باشد. و نخعی و ابوحنیفه آن را کنایه از طلاق دانسته‌اند، که جز با نیت، طلاق واقع نمی‌شود؛ چرا که معنای این لفظ (در عربی) خلیتک (= رهایت کردم) است و این در عربی کنایه است. و در نظر ما این لفظ در زبان آنها (فارسی دری) برای طلاق وضع شده و در این مورد آن را به کار می‌برند و این لفظ شبیه لفظ طلاق در عربی است. و چنانچه این لفظ صریح نباشد، در فارسی صریح طلاق نخواهد بود و این بعید است. و زبانی ندارد این لفظ دری بمعنی خلیتک باشد که معنای طلقتم (= طلاق دادم) خلیتک نیز هست. به واقع، وقتی این لفظ عربی برای طلاق وضع شده و در مورد طلاق استعمال شود، صریح خواهد بود همچنانکه این لفظ دری صریح خواهد بود. و در اینکه، اگر از این لفظ دری نیت طلاق شده باشد، طلاق صورت می‌گیرد هیچ خلافی نیست؛ قول شعبی و نخعی و حسن و مالک و ثوری و ابوحنیفه و زفر و شافعی چنین است. (۲۴) از سیاق سخن مقدسی چنین به نظر می‌رسد که او در خواندن کلمه به سه بار در عبارت بهشتم به سه بار، که از قول احمد بن حنبل عبارت به درستی معنا و روایت شده، دچار اشتباه شده؛ چرا که عبارت فارسی را «انت طالق كثيراً» معنا کرده و به سه بار را بسیار خواننده و این ظاهراً نشان فارسی‌اندانی مقدسی است.

(۲۵) منظور از این قاضی به احتمال بسیار ابوיעلی محمد بن محمد بن ابی یعلی، ملقب به عمادالدین، قاضی و فقیه حنبلی است که در فقه و اصول مهارت داشته است. او در ۴۹۴ هـ ق در بغداد به دنیا آمده و در ۵۶۰ هـ ق ظاهراً در همان‌جا وفات یافته است. (صادقی ۱۳۷۳، ص ۴۳۴)

به إذا اراده. ^{۲۶} (همان، ج ۸، ص ۴۱۱)

از این سخنان چنین برمی‌آید که، در نظر ابراهیم نخعی که پیش‌تر بدان استناد کردیم نیز، مانند ابوحنیفه، هشتن از کنایات طلاق است؛ هرچند متن مصنف ابن ابی‌شیبۀ چندان بر این معنی صراحت ندارد. حال اگر مرجع ضمیر لنا در قسمت نخست مؤلف کتاب، یعنی مقدسی، باشد، باید گفت که از نظر او، که در نیمه اول قرن هفتم وفات کرده، نیز هشتن دلالت بر طلاق داشته است.^{۲۷} احمد بن حنبل هشتن را به خودی خود دلالت بر طلاق می‌داند و همراه شدن آن با قید «به سه بار» یا «بسیار» از نظر او نوع طلاق را مشخص می‌کند. نظر قاضی ابویعلی نیز، که کاملاً جانب احتیاط را رعایت داشته، در مجموع به وقوع طلاق با لفظ هشتن اشاره دارد. شواهد قرن هفتم از متون عربی، علاوه بر نظر مقدسی، فتوای عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری^{۲۸} (۵۷۷-۶۴۳ ه.ق) در کتاب فتاوی ابن‌الصلاح در باب طلاق به زبان فارسی نیز

(۲۶) ترجمه: و اگر فارسی‌زبان بگوید: بهشتم بسیار (ظ: به سه بار) زن سه‌طلاقه شده و این سخن صریح احمد است. چرا که معنای این جمله این است که تو بسیار مطلقه شدی و اگر مرد فقط بگوید: بهشتم، یک‌طلاقه شده مگر که نیت سه‌طلاقه کرده باشد که در آن صورت زن سه‌طلاقه می‌شود، این سخن صریح احمد در روایت ابن منصور است. قاضی گفت: از این سخن احمد که «تو مطلقه‌ای» دو روایت حاصل می‌شود که این (در عربی) صریح است، و آن نیز (در فارسی) صریح است پس هر دو برابرند. و درست این است که آنچه نیت کرده واقع می‌شود چرا که معنای (عبارت فارسی) خلیتک (= رهایت کردم) است و در خلیتک (= رهایت کردم) آنچه در نیت باشد واقع می‌شود و همچنین است در این مورد (یعنی بهشتم) و حقیقت این است که (این عبارت فارسی) به دلیل شهرت استعمالش برای طلاق و اختصاصش به آن صریح است و آن نافی معنایش نیست و عمل را نیز در صورت اراده آن مانع نیست.

(۲۷) بنا بر آنچه در مقدمه کتاب التواین او در باب زندگی‌اش آمده، او در ۵۴۱ در جماعیل از اعمال ناپلس در نزدیکی بیت‌المقدس به دنیا آمده، بعد با پدر خود ساکن دمشق و بعد عراق شده و بعدها در صالحیه دمشق به سال ۶۲۰ وفات یافته و ظاهراً به سرزمین‌های دری‌زبان مسافرت نداشته است. (مقدسی (۲) ۱۳۸۹، ص ۸-۱۰)

(۲۸) ابوعمرو عثمان بن عبدالرحمن (ملقب به صلاح‌الدین) بن عثمان کردی شهرزوری شرخانی در قریه شرخان از قرای شهرزور اربل در عراق در ۵۷۷ ه.ق به دنیا آمد و در دمشق در ۶۴۳ ه.ق وفات یافت و در سفرهایش در طلب علم به خراسان نیز سفر کرده (شهرزوری (۱)، ص ۷-۸) که می‌تواند بر آشنایی او به زبان فارسی خراسانی دلالت کند.

گواه است:

مسألة: رجل قال لإمرته تو بسة (ظ: تو [را] به سه) طلاق زن^{۲۹} بهشتم. أجاب رحمه الله هو صريح يقع به الثلاث و رأيت للشيخ القفال إذا قال به طلاق زن سوکند حورده‌أم کد حنین کأرني نکم (ظ: به طلاق زن سوکند خوردہ‌ام که چنین کاری نکم) لایکون هذا یمیناً إنشاء بل یکون إقراراً.^{۳۰} (شهرزوری (۲) ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۶۸۳)

در کتاب المحرر فی الفقه عبدالسلام بن عبدالله حرانی^{۳۱} (۵۹۰-۶۵۲ هـ) نیز که از کتب معتبر فقه حنبلی است حکم طلاق به زبان فارسی چنین آمده:

و صریح الطلاق فی لسان العجم بهشتم.^{۳۲} (حرانی ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۵۴)
شاهد دیگر ما از کتاب الفروع است اثر ابو عبدالله محمد بن مفلح مقدسی^{۳۳} (۷۰۸-۷۶۲ هـ) که کتابی در فقه حنبلی است:

و إن قال العجمی بهشتم وقع ما نواه فإن زاد بسیار (ظ: به سه بار) فثلاث و فی المذهب ما نواه و نقله ابن منصور و أن کلّ شیء بالفارسیة علی ما نواه لأنه لیس له حلّ مثل کلام عربی.^{۳۴} (ابن مفلح ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۷۹)

(۲۹) کلمه زن در اینجا ظاهراً زائد است.

(۳۰) ترجمه: سؤال: مردی به زنش گفت: تو [را] به سه طلاق زن بهشتم [حکم چگونه است؟] جواب داد: این عبارت صریح طلاق است و سه طلاقه شدن زن از آن واقع می‌شود. و دیدم شیخ قفال را بر این نظر که اگر مرد به زنش بگوید: به طلاق زن سوکند خوردہ‌ام که چنین کاری نکم. این سوکند انشائی نیست بلکه اقراری است.

(۳۱) مجدالدین ابوالبرکات عبدالسلام بن عبدالله بن الخضر بن محمد معروف به ابن تیمیة حرانی (از خاندان ابن تیمیة معروف) در حران به دنیا آمد و در حجاز و عراق و شام اقامت داشت و در حران نیز درگذشت (زرکلی ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۶) و ظاهراً در محیط فارسی‌زبانان حضور نداشته است.

(۳۲) ترجمه: و صریح طلاق در زبان فارسی بهشتم است.

(۳۳) شمس الدین ابو عبدالله محمد بن مفلح بن محمد بن مفرج مقدسی رامینی صالحی، که عالم‌ترین شخص در مذهب حنبلی در روزگار خودش بوده، در بیت المقدس به دنیا آمده و در صالحیه دمشق وفات یافته است (زرکلی ۱۹۸۰، ج ۷، ص ۱۰۷) و ظاهراً در محیط‌های دری یا فارسی‌زبان حضور نداشته است.

(۳۴) ترجمه: و اگر فارسی‌زبان بگوید بهشتم، آنچه نیت کرده واقع می‌شود و اگر بیفزاید «به سه بار»، پس زن را

می‌بینیم که در نظر ابو عبدالله مقدسی، که اصلاً عرب‌زبان است، در فارسی واژه‌ای که دقیقاً معادل عربی طلاق باشد وجود ندارد و او هشتن را بنا بر آنچه از این واژه در نیت باشد، دلالت بر طلاق می‌داند.

اما شواهدی که در متون فارسی از کاربرد هشتن سراغ داریم از جمله در کتاب بخشی از تفسیری کهن به فارسی (چاپ محمد روشن) است. در صورت قبول انتساب این کتاب به قرن چهارم، باید گفت این اثر کهن‌ترین شاهد فارسی است. در این کتاب در ترجمه تفسیرگونه آیه ۲۴۱ سوره بقره: «و للمطلقات متاعٌ بالمعروف حقاً علی المتّقین» آمده است:

و زنانِ هشته را بر خورداری به وجه نیکو یعنی نفقه و سکنی در حال عدت حق است بر ترسکاران و پرهیزگاران. (۱۳۵۱، ص ۱۶۰)

گفتنی است که در همین کتاب خود لفظ طلاق نیز به کار رفته:

حسن بصری و مجاهد و قتاده گفتند: آن زیان بود که مردی زن را طلاق دهد تا سه حیض فروبگذرد پیش از آنکه سر از حیض سدیگر بشوید فزاش گرداند طلاق دوم بدهد پس یله کندش تا عدتش به پایان آید. (همان، ص ۹۸)

و در همین بافت چنان‌که می‌بینیم یله کردن نیز ظاهراً به معنی «طلاق دادن» به کار رفته است.

در شواهد متون فارسی قرن پنجم آنچه حاکی از این است که هشتن در معنای طلاق دادن در برخی نواحی کاربرد داشته یکی لغت‌نامه مهم عربی به فارسی البلغة (نگارش ۴۳۸ هـ ق) است که معادلی که برای مُراسِل در ترکیب إمْرأةِ مِراسِل به دست داده این است: زنی شوی مرده یا هشته (۲۵۳۵، ص ۸۵). «مراسل» در قوامیس معتبر

→

سه طلاقه کرده و در مذهب [ما] آنچه در نیت است [شرط طلاق است]. این را ابن منصور نقل کرده و هر چیزی [از کلام] در فارسی [بنا] بر نیت است چرا که در آن زبان برای طلاق حدی چون زبان عربی نیست.

عربی از جمله صحاح چنین تعریف شده است:

و إمراة مراسم و هی التی یموت زوجها أو أحست منه أنه یرید تطلیقها. (جوهری
۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۳۱۳)

در تفسیر سوریانی (سورآبادی) (۴۹۴ هـ ق) در یک جا، یعنی در تفسیر آیه چهارم
سوره احزاب که سخن از مفهوم ظهار می‌رود، آمده است:

و ظهار در جاهلیت طلاق باین بودی، در اول اسلام هم بر آن عادت می‌رفتند.
خدای تعالی در این آیت بنمود که آن باطل است و بدین لفظ زن هشته نگردد.
(نیشابوری ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۹۳۶)

در کتاب دستوراللغة ادیب نطنزی (۴۹۹ هـ ق) نیز، که یکی دیگر از لغت‌نامه‌های
مهم عربی به فارسی قرن پنجم است، چنین آمده است:
طلقت المرأة فهی طالق: هشته شد. (نطنزی ۱۳۸۰، ص ۳۵۱)
یا بنا بر ضبط دیگری:

طَلَّقَ: زن هشته شد طلاقاً. (نطنزی ۱۳۸۴، ص ۵۰۷)

میدانی^{۳۵} (متوفی ۵۱۸ هـ ق) نیز در السامی فی الاسامی (نگارش ۴۹۴ هـ ق) معادلی که
برای مُراسِل به دست داده شوی مرده یا هشته (میدانی ۱۳۴۵، ص ۱۵۴) است و بلافاصله
معادلی که برای مردوده ذکر کرده طلاق داده (همان‌جا) است.

شواهدی که از قرن ششم در متون فارسی در دست داریم نسبتاً چشمگیر است.
در تفسیر ابوالفتح رازی دو جا را سراغ داریم که این کاربرد هشتن وجود دارد:
اتفاق است که طلاق مشروع است لفسخ النکاح برای آنکه تا ابطال نکاح کند و
فسخ عقد کند، چون طلاق واقع آید بر زنی که تو را بر او عقدی و نکاحی نباشد

(۳۵) درست است که میدانی در آغاز قرن ششم وفات یافته، ولی چون نگارش السامی در پایان قرن پنجم بوده
شاهد این کتاب را در زمره شواهد قرن پنجم به حساب آوردیم.

لغو بود. مذهب ابوحنیفه آن است که واقع باشد و هرگه که بر او نکاح بندد هشته شود. (رازی ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۵)

و نیز:

هرگه که من بر تو نکاح بدم تو از من هشته‌ای یا بر من چون پشت مادری، نه طلاق واقع شود و نهظهار به نزدیک ما و مذهب شافعی هم این است و ابوحنیفه گفت: طلاق واقع باشد به نزدیک ما،ظهار واقع نباشد. (همان، ج ۱۹، ص ۶۴)
در فرهنگنامه قرآنی نیز در قرآن شماره ۲۷، که بخش عمده آن ظاهراً از قرن ششم است، معادلی که در ترجمه لفظ طلاق آورده: هشته آید (۱۳۷۷، ج ۳، ص ۹۶۶) است. در این قرن دو شاهد شعری نیز وجود دارد که یکی از آنها از قوامی رازی است:^{۳۶}

گویند زن رها کن و فارغ شو رای می‌مزن که نیست بدان رایم
چون با غلام خوی نکردستم زن هشته گیر خواجه که را...ایم
(قوامی ۱۳۳۴، ص ۲۳)

و شاهد دیگر از ظهیر فاریابی (۵۹۸ هـ ق) است:

قلتانی و زن به مزد و بغا^{۳۷} و جوابم دهی زنت هشته
(فاریابی ۱۳۸۱، ص ۲۲۱)

شاهد دیگر ما از این قرن در کتاب التوسل الی التوسل است:

اگر این جمله (و یا یکی از این) خلاف کنم هر منکوحه که به عقد نکاح در حباله من است و خواهد بود خصوصاً فلانه از من به سه طلاق هشته باشد. چنان‌که به

۳۶ این شاهد از پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به دست آمد.
۳۷ صورت این مصرع در چاپ یزدگردی از دیوان ظهیر فاریابی به این صورت است: «قلتانی و زن به مزد و دغا» و در نسخه‌بدلها «بغا» نیز ذکر شده که البته مناسب‌تر است و در تعلیقات دیوان این بیت با ضبط «بغا» آمده که قدری عجیب است.

هیچ وجه (و در هیچ مذهبی از مذاهب اسلام) امکان تصحیح عقد نکاح نبود. (بهاء الدین بغدادی ۱۳۱۵، ص ۱۴۴)

علاوه بر این شواهد، باید به کاربرد هشتن در کتاب ترجمه‌النهاییه فی مجرد الفقه و الفتاوی نیز اشاره کرد. البته اگر بتوان این کتاب را از قرن ششم به حساب آورد، چرا که مؤلف آن ناشناخته است و قدیم‌ترین نسخه آن در تصحیح مورخ ۶۸۶ هـ ق است:

آنچه نایب مناب طلاق است آن است که گوید: «تو هشته‌یی»، به جز عربیت به هر زبانی که گوید جدایی آید. [در ترجمه:] و ما ینوب مناب قوله «أنت طالق» بغیر العربية بأی لسان فانه تحصل به الفرقة. (۱۳۴۲، ج ۲، ص ۵۲۲)

در این کتاب خود لفظ طلاق ظاهراً بیشتر کاربرد دارد:

اگر مرد طلاق بدهد زنش را از پیش نزدیکی کردن. (۱۳۴۲، ج ۲، ص ۵۳۵)
از متون فارسی قرن هفتم می‌توان به کتاب طبقات ناصری اشاره کرد^{۳۸} که این کاربرد را در بر دارد:

این علی عبدالله را ولید عبدالملک مروان دو بار تازیانه زدن فرمود یک کرت به جهت آنکه زن هشته ولید را در حکم خود آورد... (جوزجانی ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۰۳).
مصحح این کتاب هشته را در اینجا با استناد به برهان قاطع «فرومانده» و «گذاشته» و «رهاکرده» معنی کرده است (همان‌جا)، حال آنکه گزارشی که از این ماجرا در کتب تاریخی از جمله أخبار الدولة العباسیة در بخش «أخبار علی بن عبدالله مع الولید بن عبدالملک» نقل شده در اثبات معنای هشته برهان قاطعی است:

أنه ضربه بالسوط مرتین: مرة بسبب تزویج علی بن عبدالله لبانة بنت عبدالله بن جعفر و كانت عند عبدالملک فعرضَ تفاحة ثم رمى بها إليها و كان أبخر، فدعت بسکین فقال ما تصنعین بها؟ قالت: أمیط عنها الأذى فطلقها فتزوجها علی بن عبدالله

(۳۸) این شاهد نیز از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی است.

فضربه الوليد^{۳۹} ... (۱۹۷۱، ص ۱۳۹)

شواهدی که ما از قرن هشتم یافته‌ایم یکی از فرهنگ عربی به فارسی مهذب الأسماء فی مرتب الحروف و الأشياء است. در این کتاب نیز درست مثل البلغة معادل المراسل عربی: زن شوی مرده یا هشته (سجزی ۱۳۶۴، ص ۳۲۳) ذکر شده و در عین حال کلمه المطلقة «زن طلاق داده» معنی شده است (همان، ص ۳۲۸). شاهد دیگر ما در این قرن از کتاب نفایس الفنون است^{۴۰} که فصل هشتم آن چنین عنوانی دارد: در مهرنامه‌ها و هشته‌نامه‌ها (آملی ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۶۱) و نیز نمونه‌ای از «طلاق‌نامه» را با عنوان هشته‌نامه چنین ذکر کرده است:

طلق فلان بن فلان زوجته المسماة فلانة ابنة فلان حالة نفاذ أقواله طلقة واحدة رجعية صرح بها انقطعت علقة الزوجية بينهما إلا مع رجعة محللة فی تاریخ کذا^{۴۱}
(همان، ج ۱، ص ۵۶۲)

با شواهدی که از کاربرد هشتن به دست دادیم، چنین به نظر می‌رسد که این واژه، علاوه بر کاربردی که در فارسی میانه در متون معینی به معنی «طلاق دادن» داشته است، بعدها نیز در دوره دری در برخی نواحی مدتی با متمم خود و گاه بدون آن بر «طلاق در آیین اسلام» دلالت می‌کرده. نواحی‌ای که این کاربرد هشتن در آنها وجود داشته و صراحتاً در متون به آنها اشاره شده، سرخس در خراسان و جرجان^{۴۲} و نواحی عراق

(۳۹) ترجمه: ولید دو بار علی بن عبدالله را تازیانه زد: یک بار وقتی بود که لبانه دختر عبدالله بن جعفر را به زنی گرفت. این دختر نزد عبدالملک بود. عبدالملک که گنده‌دهان بود سببی را گاز زد و آن را به سمت دختر افکند، دختر با چاقو قسمت گازگرفته را جدا کرد، عبدالملک گفت: داری چه می‌کنی؟ گفت: دارم سبب را از رنج [بوی دهان تو] دور می‌کنم. عبدالملک او را طلاق داد و علی بن عبدالله او را به زنی گرفت و ولید هم علی بن عبدالله را تازیانه زد.

(۴۰) از همکار فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر مسعود قاسمی سپاسگزارم که این شاهد را به بنده یادآور شدند.
(۴۱) ترجمه: فلان بن فلان همسرش را به نام فلانه دختر فلان را در حال گفتن صیغه طلاق، یک‌طلاق رجعی کرد و پیوند زناشویی در میان آنها بریده شد مگر با بازگشت مشروع در تاریخ کذا.

(۴۲) در اینکه جرجان از آن کدام ناحیه است قول یاقوت حموی بر این است که آن را هم از ناحیه خراسان دانسته‌اند هم از ناحیه طبرستان. (حموی ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۴۹)

عجم است، همچنان‌که شواهد کتاب‌های فارسی مورد استناد ما نیز عمدتاً مؤلفانی از خراسان و عراق عجم دارند. اما نباید از نظر دور داشت که، چه در دوره فارسی میانه و چه در دوره دری، هشتن در این کاربرد اصطلاحی خود، بر معنای اصلی خود نیز حمل می‌شده است. این مسئله مخصوصاً، در دوره دری، فقها را دچار این تردید کرده که آیا این لفظ به صراحت دلالت بر طلاق می‌کند یا به کنایت. چنان‌که دیدیم، در طی قرون مختلف، فقها گاه این لفظ را معادل دقیق طلاق در عربی دانسته و گاه ندانسته‌اند، ولی جای هیچ تردید نیست که این لفظ تا حدود قرن هشتم در این معنی خاص استعمال می‌شده، هرچند در قرون بعدی هم بتوان ردّ این اقوال را مخصوصاً در متون فقهی گرفت.^{۴۳} به هر حال این مسئله از نخستین دوره‌های اسلامی و تشکیل مذاهب مختلف فقهی یکی از مسائل بحث‌انگیز و مهم فقها در مواجهه با جامعه تازه مسلمان ایران و دری‌زبانان بوده تا آنجا که فقهای عرب‌زبان را وادار به اجتهاد و تحقیق در دلالت این واژه در زبان دری و دادن فتوای شرعی برای آن کرده است.

منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد بن محمود (۱۳۷۷ ق)، نفایس‌الفنون فی عرایس‌العیون، ج ۱، به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- ابن خلکان، شمس‌الدین أحمد بن محمد (۲۰۰۵ تاریخ مقدمه مصحح)، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، ج ۲، دار صادر، بیروت.
- ابن مفلح، ابو عبدالله محمد المقدسی (۱۴۱۸)، الفروع، ج ۵، تحقیق ابوالزهراء حازم القاضی، دارالکتب العلمیة، بیروت.
- اخبار الدولة العباسیة (۱۹۷۱)، لمؤلف من القرن الثالث الهجری، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی، دارالطلیعة للطباعة و النشر، بیروت.

(۴۳) این امر ظاهراً بیشتر از باب نقل اقوال قدماست تا مسئله‌ای که ضرورت بحث یافته باشد، مثلاً برای اشاره به این مسئله در قرن نهم (← مرداوی، ج ۸، ص ۴۷۵).

- بخشی از تفسیری کهن به فارسی (۱۳۵۱)، به تصحیح محمد روشن، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- بغدادی، اسماعیل باشا (۱۹۵۱)، هدیه العارفين، ج ۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- اللغة (۲۵۳۵)، به تصحیح مجتبی مینوی و فیروز حریری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- بهاء‌الدین بغدادی، محمدین مؤید (۱۳۸۵)، التوسل الی التوسل، به تصحیح احمد بهمینار، اساطیر، تهران.
- پاکتچی، احمد (۱۳۷۴)، «ابویوسف»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۴۴۲، تهران.
- جوزجانی، منہاج‌الدین عثمان بن سراج‌الدین (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، ج ۱، به تصحیح عبدالرحی حبیبی، انجمن تاریخ افغانستان، کابل.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ هـ.ق)، الصحاح، ج ۴، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالعلم للملایین، بیروت.
- حرانی، عبدالسلام بن عبدالله بن ابی‌القاسم (۱۴۰۴)، المحرر فی الفقه، ج ۲، مکتبه‌المعرف، الرياض.
- حموی، ابو‌عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۹۶۵)، معجم البلدان، ج ۲، اسدی، تهران.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ هـ.ق)، سیر أعلام النبلاء، ج ۸، أشرف علی تحقیق‌الکتاب شعيب الأرنؤط، حقق هذا الجزء: نذیر حمدان، مؤسسه‌الرسالة، بیروت.
- _____ (۱۴۱۳ هـ.ق) سیر أعلام النبلاء، ج ۹، أشرف علی تحقیق‌الکتاب و حقق هذا الجزء: شعيب الأرنؤط کامل الخراط، مؤسسه‌الرسالة، بیروت.
- رازی، حسین بن علی خزاعی نیشابوری (۱۳۶۵)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶ و ۱۹، به تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۰)، الاعلام، ج ۲، دارالعلم للملایین، بیروت.
- سجزی، محمود بن عمر زنجی (۱۳۶۴)، مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشياء، به تصحیح محمد حسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- سرخسی، شمس‌الدین (۱۳۲۴ ق)، المبسوط، به تصحیح جماعة من أهل العلم، مطبعة السعادة، مصر.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۱۹)، الانساب، ج ۴، وضع حواشیه: محمد عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- شهرزوری (۱)، ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمن (بی‌تا)، مقدمة ابن الصلاح فی علوم الحديث، علق علیه و شرح ألفاظه و خرج أحاديثه: ابو عبدالرحمن صلاح بن محمد، دارالکتب العلمیه، بیروت.

شهرزوری (۲) (۱۴۰۷)، فتاوی ابن الصلاح، تحقیق موفق عبدالله عبدالقادر، مکتبه العلوم و الحكم، عالم الكتب، بیروت.

صادقی، مریم (۱۳۷۳)، «ابوعلی»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۴۳۴، تهران.

صفوی، کوروش (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، فرهنگ معاصر، تهران.

طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن بن علی (۱۳۴۲)، ترجمه النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، دانشگاه تهران، تهران.

عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۱)، تفسیر سوراآبادی، ج ۳، به تصحیح سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران.

عمر رضا کحالة (بی‌تا)، معجم المؤلفین، ج ۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

فاریابی، ظهیرالدین (۱۳۸۱)، دیوان، به تصحیح امیرحسن یزدگردی، به اهتمام اصغر دادبه، قطره، تهران. فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷)، ج ۳، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، مشهد.

فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۱)، فرهنگ پهلوی به فارسی، دانشگاه تهران، تهران.

قلعه جی، محمد رواس (۱۴۰۸)، معجم لغة الفقهاء عربی - إنکلیزی، دارالفنایس، بیروت.

قوامی رازی، بدرالدین (۱۳۳۴)، دیوان، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپخانه سپهر، تهران. کاسانی، ابوبکر بن مسعود الحنفی (بی‌تا)، بدائع الصنائع فی تربیت الشرائع، ج ۳، دارالکتب العلمیة، بیروت.

کوفی، ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ (۱۴۰۹)، مصنف ابن ابی شیبہ، مکتبه الرشد، الرياض.

گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

مرداوی، ابوالحسن علی بن سلیمان (بی‌تا)، الانصاف، ج ۸، تحقیق محمد حامد الفقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

مغنیة، محمد جواد (۱۳۸۵)، الفقه علی المذاهب الخمسة، مؤسسه الصادق للطباعة و النشر، تهران.

مقدسی (۱)، عبدالله بن أحمد (۱۴۰۵)، المغنی، ج ۷، دارالفکر، بیروت.

مقدسی (۲) (۱۳۸۹) تاریخ مقدمه، کتاب التوابع، حقق نصوصه و علق علیه: عبدالقادر الأرنؤوط، مکتبه الشرق الجدید، بغداد.

منصوری، یدالله و جمیله حسن‌زاده (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناختی افعال در زبان فارسی، زیر نظر بهمین سرکاراتی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

میدانی، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الاسامی، عکس نسخهٔ مکتوب به سال ۶۰۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

نطنزی، ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۸۰)، دستوراللغة، به تصحیح رضا هادی‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

_____ (۱۳۸۴)، دستوراللغة، به تصحیح سیدعلی اردلان جوان، آستان قدس رضوی، مشهد.
همایون، همادخت (۱۳۷۲)، واژه‌نامهٔ زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.

BOYCE, Mery (1977), *A word-list of Manichaeae middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9a, Téhéran-Liége.

CALDER, N. (1997), AL-SARAKH̄SI in the *Encyclopedia of Islam*, new edition, Vol IX, Leiden, Brill.

CRYSTAL, David (1992), *An Encyclopedic Dictionary of Language & Languages*, Oxford, Blackwell Publishers.

DURKIN-MEISTERERNST, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaeae Texts*, Vol III, part 1: *Dictionary of Manichaeae Middle Persian and Parthian*, London, Brepols.

MACKENZIE, D.N. (1971), *A concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

NYBERG, Henrik Samuel (2003), *A Manual of Pahlavi*, Vol II, Tehran, Asatir.

PERIKHANIAN, Anahit (1997), *The Book of a thousand Judgements (A Sasanian Law-book)*, tr. Nina Garsoïan, New York, Mazda Publisher.

